

چرخش در مفهوم قدرت: تصور فوکویی و پسا فوکویی از قدرت

علی اشرف نظری*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۳۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۵)

چکیده:

یکی از مجادله برانگیزترین منازعات فکری در حوزه نظریه‌های سیاسی بحث در باب چرخش مفهوم قدرت در دیدگاه میشل فوکو است. این مسئله که فوکو با طرح دیدگاهی بدیع، با عدول از دیدگاه های رایج، قدرت را نه صرفاً در ارتباط با سازوکارهای ساختارهای رسمی یا در قالبی صرفاً سیاسی؛ بلکه منتشر در تمام حوزه‌های اجتماعی می‌داند. فوکو خود می‌گوید که می‌خواهد راهی دیگر پیشنهاد کنم که ما را زودتر به «اقتصاد جدید روابط قدرت» برساند؛ راهی که تجربی‌تر، دارای ارتباط نزدیک‌تر با وضعیت جاری ما و متضمن رابطه‌ای بیشتر میان نظریه و عمل است. این راه عبارت است از اینکه اشکال مقاومت در مقابل انواع مختلف قدرت را به عنوان نقطه عزیمت خود اتخاذ کنیم. با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی در باب قدرت جدی‌تر می‌شود و درصدد برمی‌آید به بررسی رابطه قدرت، دانش و پیکر آدمی بپردازد. مسئله اصلی در تبارشناسی، این است که چگونه انسان‌ها به واسطه قرارگرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند. از این‌رو، با بحث در باب مسائلی مانند زندان و مجازات، بیمارستان و مدرسه درصدد ردیابی فنون جدید قدرت در عصر مدرن برمی‌آید. در این مقاله، ادراک و تحلیل فوکو درباره مفهوم قدرت و سپس تصورات پسا فوکویی از قدرت به بحث خواهد گذاشته شد.

واژگان کلیدی:

قدرت، دانش، تبارشناسی، سوژه، میشل فوکو، اندیشه سیاسی.

Email: nazarian2004@yahoo.com

* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در این مجله منتشر شده است:
"مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی هابز" شماره ۶۹، پائیز ۱۳۸۴؛ "غرب، هویت و اسلام سیاسی: تصورات و پنداشت های غرب از اسلام"، شماره ۱، بهار ۱۳۸۷؛ "گفتمان هویتی تجددگرایان ایرانی در انقلاب مشروطیت"، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۸.

الف. مقدمه: تبیین پروژه فکری فوکو

میشل فوکو (۱۹۸۴-۱۹۲۶) از جمله تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان در نیمه دوم قرن بیستم است. از آنجا که فوکو دائم جهت‌گیری فکری خود را تغییر می‌داد و تحت تأثیر سنت‌های فکری گوناگون قرار گرفت، به عنوان متفکری «کثیرالوجه» شناخته شده است. از این‌رو، فوکو را نمی‌توان متفکری با حوزه‌ی علائق فکری خاص دانست و در نتیجه، افکار او را در زمینه‌ای خاص مورد توجه قرار داد. در طول چهار دهه گذشته، تئوری‌پردازی میشل فوکو درباره ماهیت و عملکرد قدرت مناظره‌ها و مجادله‌هایی بی‌شمار را موجب شده است. بازتاب این مجادلات در رابطه با آن چه که فوکو «تبارشناسی» (Genealogy) قدرت می‌خواند، ارائه دیدگاه‌ها و تحلیل‌هایی است که همچنان ادامه یافته است (Fraser, 1994: 133). فوکو با نگرش بدیع خود حوزه‌ای از تحقیق و مسئله‌پردازی را درباره ابعاد و زوایای قدرت گشود که می‌توان از آن به چرخشی جدی در مطالعه قدرت یاد کرد. پرسش اصلی فوکو در بحث در باب قدرت، این پرسش نبود که قدرت چیست؟ یا سازمان اصلی قدرت کدام است؟ یا این پرسش که قدرت چگونه در این یا آن نهاد عمل می‌کند؟ بلکه این پرسشها بود که خصیصه اصلی قدرت در جامعه امروزی چیست؟ چگونه ظاهر می‌شود؟ بر اساس چه عقلانیتی شکل می‌گیرد و انتشار می‌یابد؟ تشخیص، فردیت، ذهنیت و کردارهای ما چگونه تحت تأثیر قدرت شکل می‌گیرد؟

فرضیه مقاله حاضر این است که کانون توجه فوکو از پرسش در باب این که چه کسی قدرت را در دست دارد؟ به سمت پرسش درباره اشکال و گونه‌های قدرت و به خصوص اشکال و گونه‌هایی از قدرت که افراد را طبقه‌بندی می‌کند، نشانه‌گذاری می‌کند، هویتی خاص می‌بخشد، قواعدی از حقیقت را بر آنها تحمیل می‌کند که باید پذیرفته شود و به طور کلی شکلی از قدرت که به سوژه‌های منفرد شکل می‌دهد، چرخش یافت.

فوکو نویسنده‌ای آسان‌نویس نیست؛ زیرا او به نحو مداوم جهت فکری خود را تغییر می‌دهد و در روش‌شناسی بدیع او شاهد طرح مباحثی مهم و جدی هستیم که حوزه‌هایی مختلف از تاریخ و فلسفه، تا جامعه‌شناسی و روانپزشکی را در بر می‌گیرد. «ریچارد برنشتاین» در توصیف فوکو می‌نویسد: «چنانکه خوانندگان آثار فوکو می‌دانند، نوشته‌های او مملو از نکات بدیع و چرخش‌های ناگهانی است. چنان به نظر می‌رسد که فوکو هر بار موضوعی تازه را مطرح کرده است و از نوشته‌های پیشین خود فاصله گرفته است و در حال درک تجربه‌های پژوهشی جدید است. این یکی از دلایلی است که خواندن آثار فوکو جذاب، پریشان‌کننده و در عین حال خرسندکننده باشد» (Bernstein, 1991: 142).

ب. تحلیل روابط قدرت از منظر فوکو

در طول پنج دهه گذشته همواره مفهوم قدرت در ارتباط با مفاهیمی نظیر چگونگی رویارویی تصورات، نحوه برساخته شدن گفتمان‌های علمی، چگونگی ظهور رژیم‌های حقیقت (truth regime)، نحوه شکل‌گیری روندها، کنش‌ها، موضوعات پژوهش، اشکال محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، عملکرد اجبار و زور، کارکرد ایدئولوژی، ترس، سلامت، رنج؛ و در ارتباط با مسائلی نظیر قانون، حقوق، بهداشت، سلامت، رفاه، انضباط و خشونت مورد بحث قرار گرفته است (Barthes, 1977; Butler, 2004; Deleuze, 1995; Hall, 1997). با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی که در حوزه روش‌شناسی پساساختگرا قرار می‌گیرد، مطالعات وی درباره قدرت جدی‌تر می‌شود. در واقع، از اوایل دهه ۱۹۷۰، نگرش ساختگرایانه فوکو با تأکید بر مفهوم گفتمان، جای خود را به روش «تبارشناسانه» (Genealogical) و بحث از «تکنولوژی بدن»^{*} و رابطه آن با قدرت و دانش (به جای بحث از رابطه ساختار و معنا در تحلیل گفتمانی) می‌دهد. به عبارتی، شاهد آن هستیم که علایق و دغدغه‌های فکری او از اواخر دهه ۱۹۶۰ و بطور دقیق‌تر پس از سرکوب جنبش دانشجویی در مه ۱۹۶۸، دچار تحولی اساسی می‌شود و در راستای «تحلیل روابط قدرت» تغییر می‌یابد. کتاب «مراقبت و تنبیه» که در آغاز دهه ۱۹۷۰ نوشته شد، حاصل توجه فوکو به قدرت در این مقطع است. مفهوم تبارشناسی در آثار متأخر فوکو و به طور مشخص از سال ۱۹۷۵، به عنوان یکی از بنیان‌های معرفت‌شناسانه تفکر وی، برگرفته از اندیشه‌های نیچه در کتاب «تبارشناسی اخلاق» است. تبارشناسی در تقابل در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به کار می‌رود و هدف آن، ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادها است. تبارشناس خود را درگیر ارزیابی محتوای نظام دانش یا نظام اعتقادات نمی‌کند. در عوض، تبارشناس درگیر بررسی فرایندها، رویه‌ها و دستگاه‌هایی می‌کند که از طریق آنها حقیقت، دانش و اعتقادات تولید می‌شود که فوکو آن را «سیاست گفتمانی رژیم» (politics of the discursive regime) می‌خواند (Fraser, 1994: 133). از دیدگاه تبارشناس، هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین و یا غایتی متافیزیک وجود ندارد که موجب تداوم تاریخ شود، بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌هایی را که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد، جستجو کرد. تبارشناس، «رویدادها را همان جایی می‌جوید که کمتر از هر جای دیگر، انتظارشان می‌رود و در همان چیزی می‌جوید که بدون تاریخ شمرده می‌شود [یعنی در] احساس‌ها، عشق، وجدان، غریزه‌ها. بازگشت این رویدادها را ضبط می‌کند [البته] نه برای

۱. تکنولوژی بدن به معنای تکنیک (عملی) خاص است که سوژه‌ها براساس آن، خود را به عنوان سوژه و ابژه نظام قدرت تلقی می‌کنند. در ادامه، به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

آنکه منحنی تدریجی تکامل‌شان را ترسیم کند؛ بلکه برای آنکه صحنه‌هایی متفاوت بازابد که این رویدادها در آن، نقش‌هایی متفاوت ایفا کرده‌اند» (فوکو، ۱۳۸۱: ۳۷۴)

شایسته است به این نکته توجه شود که دیدگاه فوکو در باره قدرت، در چارچوب نظریه‌ای خاص، که توصیفی فارغ از متن، غیرتاریخی و عینی عرضه ندارد؛ مطرح نمی‌شود. بلکه وی درصدد بر می‌آید به تحلیل منظم روابط قدرت یا به گفته خود «تحلیلات قدرت» (Analytics of power) بپردازد. به اعتقاد او، «اگر بکوشیم نظریه‌ای درباره قدرت برپا سازیم، در آن صورت همواره مجبور خواهیم بود که آن [قدرت] را به عنوان پدیده‌ای که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید، در نظر بگیریم» (دریفوس: ۳۱۱). پیامد این امر، در انداختن نظریه‌هایی کلی و ارائه تبیینی یکدست و یکپارچه از قدرت است که با روش تبارشناسانه فوکو (که بر تحلیل کردارها به صورتی خاص و توجه به متن فرهنگی کردارهای انجام‌شده مبتنی است) در تقابل است. فوکو با بهره‌گیری از روش تبارشناسی چشم‌اندازی جدیدی در ارتباط با تحلیل هویت و قدرت می‌گشاید که بر اساس آن قدرت به صورت پراکنده (dispersed)، نامتعیّن، چندچهره، تولیدکننده، دارای اشکال گوناگون و به عنوان شبکه‌ای از روابط است که در تمام نقاط جامعه پراکنده شده است (See: Conner, 1997).

فوکو در ابتدا، تحلیل روابط قدرت را مستلزم اثبات چند نکته می‌داند:

- ۱- نظام تمایزهایی نظیر شئون و امتیازات سنتی، تمایزهای ایجاد شده بوسیله قانون، زبان و فرهنگ، که به فرد امکان می‌دهد تا به نحوی بر اعمال دیگران تأثیر بگذارد.
- ۲- انواع اهداف و مقاصدی که اعمال‌کنندگان قدرت تعقیب می‌کنند نظیر حفظ امتیازات، انباشت سود و ...

۳- وسایل برقراری روابط قدرت: برحسب اینکه آیا قدرت به واسطه تهدید کاربرد وسایل قوه قهریه به واسطه اثرات ترغیبی کلام، با کاربرد وسایل کم‌ویش پیچیده کنترل یا کاربرد سیستم‌های مراقبتی با بکارگیری بایگانی‌ها، به موجب قواعدی که آشکار یا ضمنی، ثابت یا قابل‌تغییر هستند، با کاربرد وسایل تکنولوژیک برای اجرای همه اینها، و یا بدون کاربرد این وسایل اجرا می‌شود.

۴- اشکال نهادمندی: این اشکال ممکن است گرایشهای سنتی، ساختارهای حقوقی و پدیده‌های مربوط به رسوم و شیوه‌های رایج را با هم درآمیزند (مانند نهاد خانواده). همچنین ممکن است به شکل چارچوبی بسته ظاهر شوند که دارای کانون‌های دقیق، قواعد و ساختارهای سلسله‌مراتبی و شخصی و استقلال نسبی در عملکرد هستند. به علاوه این اشکال، ممکن است عبارت از نظام‌هایی بسیار پیچیده باشند که واجد دستگاه‌هایی چندگانه (نظیر

دولت) است و کارویژه آن، اعمال سیطره بر همه امور، ایجاد نظم و مراقبت سراسری، اعمال تنظیم و نظارت و تا اندازه‌ای هم توزیع همه روابط قدرت در درون نظام اجتماعی است.

۵- درجات عقلانی شدن: اجرای روابط قدرت به عنوان عمل در حوزه‌ای از امکانات، ممکن است به نسبت تأثیرگذاری ابزارها و قطعیت نتایج آنها و نیز به نسبت هزینه احتمالی (خواه هزینه اقتصادی وسایل مورد استفاده و یا هزینه به مفهوم مقاومتی که برانگیخته می‌شود) پیچیده‌تر شود.

در تحلیل فوکو، سه نگرش رایج در باره قدرت مورد نقد قرار می‌گیرد: مدل حاکمیت محور، مدل کالایی، مدل سرکوبگر. این سه مدل به نحو جدی از یکدیگر منفک نیستند؛ و نه تنها به یکدیگر تنیده‌اند، بلکه هر یک عناصری متفاوت از قدرت را بیان می‌کنند. مدل حاکمیت‌محور که رایج‌ترین تصور سیاسی از قدرت است برای فهم قدرت به منابع شناخته شده قدرت و تعابیر حاکم و تحت حاکمیت یا آن چه که در فرمول‌بندی «لنین»، «انجام آنچه که برای اوست» توجه دارد. مدل کالایی که مبین درکی اقتصادی از قدرت است، به تحرک و گردش قدرت در قالب مادی آن و به صورت کالایی اشاره دارد. مدل سرکوبگر که بیشتر رهیافتی روانشناختی دارد نیز به ماهیت کنش و عملکرد قدرت و وجوه سرکوبگرانه و محدودیت‌ساز آن توجه دارد. مدل حاکمیت‌محور قدرت را بر اساس قانون و حقوق؛ مدل کالایی بر اساس هزینه‌های اجتناب‌ناپذیر؛ و مدل سرکوبگر بر اساس عملکرد قدرت که صرفاً منفی، سرکوبگر و محدودیت‌زا تلقی می‌شود، ارزیابی می‌کند. آلترناتیو فوکو در راستای فهم قدرت نیازمند آن چیز است که «تحلیلات» قدرت دانسته می‌شود و مبتنی بر درک وجه تولیدی قدرت، تنظیم‌کنندگی آن و ماهیت غیرمتمرکز یا شبکه‌ای و پراکنده آن در تمام جامعه است (Foucault, 1980: 88-107).

نسبت قدرت و آزادی

در دیدگاه فوکو، بین قدرت و آزادی رابطه نزدیکی وجود دارد و روابط قدرت به مثابه بازیهای استراتژیک میان افراد و آزادی است که علی‌رغم تأثیرپذیری از قدرت، می‌توانند بر اعمال دیگران تأثیر بگذارند. به زعم وی، قدرت صرفاً بر افراد آزاد، یعنی کسانی که در موضع انتخاب قرار دارند، اعمال می‌شود؛ زیرا هدفش نفوذ بر گزینش‌های انسان و شکل‌دادن به اعمال اوست (Dryzek and Others, 2006: 70). از این‌رو، نمی‌توان رابطه بنده و ارباب را رابطه قدرت دانست؛ بلکه در اینجا نوعی رابطه اجبار جسمانی برقرار است که بیشتر با مفهوم سلطه سنخیت دارد. فوکو با تمایزبخشی میان دو مفهوم قدرت و سلطه، معتقد است که سلطه به روابط نامتقارن قدرت اشاره دارد که در آن، اشخاص تابع به دلیل محدود شدن حاشیه

آزادیشان (بوسیله تأثیرات قدرت)، فضایی اندک برای مانور دارند؛ اما قدرت به روابطی اشاره دارد که منعطف، چندجانبه، متحرک و قابل مقاومت است. فوکو در ادامه با پیوند قائل شدن میان قدرت و آزادی، روابط قدرت را متمایز از روابط خشونت‌آمیز می‌داند. او رابطه خشونت را متضمن اعمال زور بر بدن یا اشیاء به صورت مستقیم و بلاواسطه می‌داند که در نهایت فرد را وادار به تسلیم می‌کند و خصلتی ویران‌کننده و منفعل‌کننده دارد. در حالیکه وجود رابطه قدرت به معنای نفی و انکار آزادی نیست؛ بلکه مبتنی بر نوعی «راهبرد» یا «استراتژی» است که بر اساس آن، دیگران برحسب تکنیک‌های خاص قدرت هدایت می‌شوند و «متضمن حوزه‌ای کامل از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج و تدابیر ممکنه است» (دریفوس: ۳۵۸). در این تعبیر، قدرت نه صرفاً در چارچوب اعمال آن بلکه حتی به واسطه هنجارهایی خاص که از طریق سکوت، فضاهای خالی و شکل دادن به تصورات و واژه‌گان خودمان بیان می‌شود نیز بازتاب پیدا می‌کند. در نتیجه به زعم فوکو، قدرت و آزادی نه در مواجهه با هم، بلکه در ارتباط با هم عمل می‌کنند. این تلقی از قدرت، در برابر تعاریف ارائه‌شده از سوی متفکرین مدرن (نظیر ماکیاوول، هابز، مارکس، وبر) قرار می‌گیرد که بر اساس آن، قدرت به عنوان تقویت‌کننده توانایی‌های یکی از بازیگران، آنها را در موضعی قرار می‌داد که در جهت تغییر رفتار تابعان، حدی بر آزادی‌های آنها بگذارند.

قدرت به مثابه امری ارتباطی

فوکو، قدرت را نه به مثابه ساختار و نهاد، بلکه به مثابه «رابطه بین نیروها» مورد توجه قرار می‌دهد. قدرت در این معنا محدود به رابطه حاکم و رعیت یا بازتاب‌یافته در ساختارها و نهادهایی متمرکز و محدود نظیر دولت و احزاب نیست. از نظر وی برداشت حقوقی - فلسفی از قدرت و تبیین قدرت در ارتباط با نهادهایی نظیر پادشاه و دولت، ریشه در نگرش مدرن دارد و باعث شگفتی است که اگر مفهوم مدرن قدرت با نهاد پادشاهی و دولت پیوند نداشته باشد. به تعبیر وی، «نظریه سیاسی مدرن هرگز دست از سر پادشاه بر نداشته است» (کگل، ۱۳۸۰: ۸۹). فوکو بر این باور است که دولت صرفاً نهادی است که در آن، قدرت در شکل نهایی خود قابل مشاهده است؛ اما قدرت عمیقاً ریشه در شبکه جامعه دارد و می‌توان آن را در تمامی عرصه‌های اجتماع و روابط انسانی (روابط پزشک و بیمار، معلم و شاگرد و حتی روابط عاشقانه) مورد ملاحظه قرار داد. از این رو، نباید منشأ روابط قدرت را در نهادها جستجو کرد؛ زیرا باعث توضیح قدرت بوسیله قدرت می‌شود و روابط قدرت را صرفاً به صورت اشکال قانونی یا مبتنی بر اجبار آن محدود می‌کند.

ریشه‌های قدرت را باید در تاروپود جامعه جست، نه اینکه آن را به مثابه پدیده‌ای عارضی، همانند زائده‌ای بر پیکره جامعه پنداشت که باید محو و نابود شود. در نتیجه، سخن گفتن از جامعه فاقد روابط قدرت، صرفاً در انتزاع امکان‌پذیر و قابل تصور است. در نگرش فوکویی، قدرت نه در اشکال رسمی و نهادینه آن، بلکه در «نقاط انتهایی» اعمال آن، یعنی در سطح روابط انسانی و جایی که قدرت سرشت قانونی کمتر دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد. فوکو با چرخش در نوع مطالعه قدرت، درصدد مورد توجه قرار دادن چگونگی قبضه یا تصاحب قدرت بر نمی‌آید؛ بلکه چگونگی اعمال، اجرا و اثرات آن را در ارتباط مستقیم و بلاواسطه با آنچه که می‌توانیم آن را «سوژه» یا «ابژه» قدرت بنامیم، مورد توجه قرار می‌دهد. او در این باره می‌گوید: «موضوع اصلی من در تحقیقاتم، قدرت نیست، بلکه چگونگی ساخته شدن انسان به عنوان سوژه است» (Smart: 91).^{*} فوکو شکل‌گیری پدیده‌هایی مانند جنسیت (Sexuality) را صرفاً کارمایه طبیعی انسان برای تولید مثل یا کسب لذت نمی‌داند، بلکه آن را به عنوان منظومه‌ای از گفتارها و رفتارها می‌داند که آدمیان (افراد) را در چنبر مناسبات قدرت قرار می‌دهد. به عبارتی، «جنسیت عبارت است از راهبردی در جهت اداره، تولید و نظارت بر اندام آدمیان و مناسبات اجتماعی آنها» (ضمیران، ۱۳۷۹: ۶۳).

تحلیل فوکو از قدرت بر مطالعه شیوه‌ها (تکنیک‌ها) و تاکتیک‌های قدرت و نحوه عملکرد آن استوار است. بر پایه چنین تحلیلی، قدرت باید به عنوان چیزی تلقی شود که دوران می‌کند یا شاید به عنوان چیزی که فقط به شکل زنجیره‌ای عمل می‌کند، هرگز در جایی متمرکز نمی‌شود، در دست کسی قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان آن را به عنوان کالا یا بخشی از دارایی تصاحب کرد. «قدرت در همه جا هست، نه به خاطر اینکه همه چیز را در برمی‌گیرد؛ بلکه از این رو که از هرجایی نشأت می‌گیرد و از پایین به بالا می‌جوشد» (Sheridan, 1980: 85-6). فوکو در این باره می‌گوید: «به حضور ثابت حقیقت یا خود قدرت توجه نکنید، بلکه آن را همچون راهبردی تصور کنید که به موجب آن می‌توانید ببینید که تأثیرات سلطه‌آمیز آن استراتژی نه بازیابی حقیقت بلکه به گرایش‌ها، حرکت‌ها، تاکتیک‌ها، ابزارها و کارکردهای قدرت نسبت داده می‌شوند. باید در آن استراتژی، شبکه‌ای از روابط [قدرت] را کشف کرد که دائماً در حال تنش و فعالیت هستند» (دریفوس و رابینو: ۲۰۹).

از این منظر، قدرت بیشتر عمل می‌کند تا اینکه در اختیار کسی باشد و یا امتیازی برای طبقه حاکمه محسوب شود. قدرت در بردارنده مجموعه‌ای از موقعیت‌های راهبردی است که

۱. در منظومه فکری فوکو، واژه سوژه دو معنا دارد: «یکی به معنای مُنقاد دیگری بودن به موجب کنترل و وابستگی؛ و دیگری به معنی مقید به هویت خود بودن به واسطه آگاهی یا خودشناسی. هر دو معنی، حاکی از وجود نوعی قدرت هستند که منقاد و مسخرکننده است.»

در سرتاسر نظام اجتماعی در حال اجراست. هرگز به صورت جامع و جهانشمول ظاهر نمی‌شود و تنها در نقاط اعمال به صورت «خُرد» ظاهر می‌شود. در اینجا، قدرت امری مطلق نیست؛ بلکه صرفاً مجموعه‌ای از شبکه‌ها و مجموعه‌های متداخل است. در نتیجه، دیگر نمی‌توان کلیتی واحد برای قدرت قائل شد؛ بلکه ما با وجوه گوناگون قدرت در اشکال محلی، متغیر و در یک کلام «میکروفیزیک قدرت» مواجهیم. در این تصور، قدرت به شکل‌های متفاوت در موقعیت‌ها و فضاها گوناگون وجود دارد و هر یک از این موقعیت‌ها و فضاها، تاریخ ویژه و شیوه‌های مربوط به خود را دارند.

قدرت در این معنا هیچگونه محتوای جوهری ندارد و به جای آنکه چیزی باشد که به تصاحب درآید و متمرکز شود؛ نوعی فناوری است که در ارتباط با دانش عهده‌دار نقشی انضباطی است و در چارچوب نهادهایی مانند زندان، بیمارستان، کارخانه، دانشگاه و سربازخانه بر مبنای تکنیک‌های مراقبت و تنبیه عمل می‌کند. البته باید به این نکته نیز توجه شود که در اشکال اعمال قدرت نیز تحولاتی رُخ داده است. در این تحول، قدرت نخست در طی قرون هفدهم و هیجدهم از شکل حاکمیت، دولت و سرکوب، به شکل قدرت مشرف بر حیات (Biopower) درآمد و در سده نوزدهم به شکل آناتومی سیاسی بدن (با تأکید بر به‌کارگیری تکنولوژی انضباطی) ظاهر شد. فوکو با اشاره به دوشکل فردی و اجتماعی قدرت مشرف بر حیات می‌نویسد: «یکی از این قطب‌ها-که به نظر می‌رسد نخست شکل گرفته باشد- متمرکز بر بدن به عنوان ماشین است؛ آن را تنظیم می‌کند، توانایی‌های آن را به حداکثر می‌رساند و به طور هم‌زمان سودمندی و تعلیم‌پذیری آن را افزایش می‌دهد. جملگی اینها از طریق فرایندهای قدرت که انضباط را شکل می‌دهد، تضمین می‌شود. دوم، قطبی که بعداً شکل گرفته است و بر اجزاء بدن تمرکز دارد، بدنی که آکنده از نیروهای معطوف به زندگی است و به عنوان مبنای فرایندهای زیست‌شناختی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است؛ تولد و مرگ، میزان سلامتی و رفاه، امید به زندگی و افزایش عمر که در شرایط مختلف و می‌تواند متأثر از سیاست‌های زیستی اتخاذ شده در ارتباط با مردم بسیار متغیر باشد» (Luke, 1990: 242).

برای فوکو، اعمال قدرت بر بدن انسان‌ها و سازماندهی پیکره عمومی از نشانه‌های پیشرفت مدرنیته است. در جامعه مدرن غربی، اعمال انضباط بر بدن و ساماندهی جمعیت، تشکیل‌دهنده دو قطب در باره آن چیزی است که سازماندهی قدرت بر زندگی بوسیله آن شکل یافته است (Luke, 1990: 242). در مقطع اخیر، شاهد ظهور یکی از تکنیک‌های اصلی قدرت مدرن جهت نظارت و مراقبت مستمر بر تابعین هستیم که از آن به «تکنیک معکوس‌سازی رؤیت‌پذیری» تعبیر می‌شود. بدین معنا که «در حالی که در نظام‌های سلطنتی،

پادشاه از بیشترین رؤیت‌پذیری برخوردار بود؛ در تحت نهادهای قدرت مشرف بر حیات، کسانیکه باید مورد انضباط قرار گیرند به رؤیت‌پذیرترین افراد تبدیل می‌شوند» (دیفوس: ۳۲۰).
به اعتقاد فوکو، بهنجارسازی، مراقبت و تنبیه در اشکال گذشته خود به صورت شکنجه و نمایش‌های عمومی (اعدام در ملاء عام) صورت می‌گرفت. اما در عصر حاضر، نوعی جابجایی در عرصه قدرت رُخ داده است که بر اساس آن، قدرت بر روح و روان و فکر و ذهن افراد اعمال می‌شود. فوکو این تحول در نحوه اعمال قدرت را در ارتباط با گذار از «جامعه نمایشی» به «جامعه مبتنی بر مراقبت» توضیح می‌دهد و چنین می‌نویسد: «جامعه ما، جامعه [مبتنی بر] نمایش نیست؛ [بلکه] جامعه [مبتنی بر] مراقبت است، در زیر سطح تصویرها، بدن‌ها عمیقاً در محاصره هستند» (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۷۰).^{۳۳}

به طور کلی، با استقرار نوعی مراقبت و تنبیه مستمر و تکنیک‌های انضباطی که مبتنی بر محصورسازی و سازوکارهای بی‌نهایت تعمیم‌پذیر «سراسری» است، می‌توان از شکل‌گیری جامعه انضباطی سخن گفت که در آن، تأثیرات قدرت تا ظریف‌ترین و دورترین زوایای زندگی آدمی نفوذ می‌کند. در نتیجه ظهور چنین شکلی از قدرت، این نیاز احساس شد که بدن به نحو دقیق‌تر شناخته شود و با فهمیدن نحوه کارکرد آن، به نحو مؤثرتر تحت انقیاد قرار گیرد. این بنیان‌های سلطه که مبتنی بر دانش و نوعی خصلت تأدیبی است؛ «تکنولوژی سیاسی بدن» خوانده می‌شود که در آن، بدن مستقیماً در حوزه سیاسی قرار می‌گیرد و «مناسبات قدرت، بر بدن چنگالی بی‌واسطه می‌گشاید؛ آن را محاصره می‌کند؛ بر آن داغ می‌کوبد؛ آن را رام و تربیت می‌کند، تعذیب می‌کند و ملزم به انجام کارهایی می‌کند و به اجرای مراسمی وادارش می‌کند» (فوکو: ۳۷). در نتیجه، انسان به عنوان فاعل دانایی، موضوع / محصول همین سلطه/مشاهده دانسته می‌شود (Sheridan: 85-6).

قدرت/دانش

بر خلاف تئوری‌های مدرن که دانش به عنوان حوزه‌ای بیطرفانه و بیرون از تأثیر و تأثرات قدرت (پوزیتیویسم) یا به عنوان حوزه‌ای تحریف‌کننده و واجد آگاهی کاذب (مارکسیسم) دانسته می‌شد، فوکو تأکید می‌کند که دانش از رژیم‌های قدرت غیر قابل انفکاک است و روابط قدرت در چارچوب کنش‌های انضباطی، تکنولوژی‌های طرد، انطباق، منفعل‌سازی، نظارت و بهنجارسازی خود را نشان می‌دهد. شهروندان و اتباع در فرایند هویت‌سازی هم به عنوان سوژه و هم به عنوان موضوع دانش هستند و به صورت ایجابی در چارچوب «سازوکارهای دانش انضباطی» شکل می‌یابند و موجودیت و خودآگاهی آنها به واسطه اعمال فناوری‌های قدرت بر بدن در قالب فرامین اخلاقی، حقوقی، روانی، پزشکی و جنسیتی تعیین می‌یابد (Best and

Kellner: 50). قدرت نباید امری متعارض با عقلانیت ارزیابی شود؛ بلکه کاملاً بالعکس شرطی ضروری برای ایجاد دانش است. فوکو، سازوکارهای قدرت را متضمن ابزارهای کارآمد برای تولید و انباشت معرفت می‌داند و می‌نویسد: «در اغلب نوشته‌ها، قدرت با صفاتی منفی همراه بوده است: قدرت محروم می‌کند، سرکوب می‌کند، سانسور می‌کند، ممانعت می‌کند، پنهان می‌کند و می‌پوشاند» (Smart:7). در حالیکه قدرت، تولیدکننده است و وقتی که قدرت از طریق سازوکارهایی همچون مشاهده، شیوه‌های ثبت و روندهای تحقیق و پژوهش اعمال می‌شود؛ بدین معناست که قدرت راهی ندارد، جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت پدید آورد، سازمان دهد و به کار اندازد. اعمال قدرت، ضرورتاً دستگاه‌های دانش را به حرکت در می‌آورد و فضاهایی را ایجاد می‌کند که در درون آنها دانش و رژیم‌های حقیقت (Regimes of Truth) شکل می‌گیرد. حقیقت در این معنا، باید به عنوان سیستمی از رویه‌های نظم‌یافته برای تولید، تنظیم، توزیع، انتشار و نحوه بیان در رژیم سیاسی، اقتصادی و نهادی تولید حقیقت درک شود (Foucault, 1980:133). فوکو بیان می‌کند: «حقیقت مبتنی بر شکلی از گفتمان علمی و نهادهایی است که آن را تولید کرده‌اند؛ موضوع همیشگی انگیزش سیاسی و اقتصادی (برای تولید اقتصادی و همین‌طور تولید قدرت سیاسی) است، حقیقت، با اشکال گوناگون خود موضوع انتشار گسترده و مصرف در نهادهای آموزشی و اطلاع‌رسانی است، حقیقت تولید می‌شود و در دستگاه‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی نظیر دانشگاه، نیروهای نظامی، نویسندگان، و رسانه‌ها به عنوان موضوع مجادله سیاسی و منازعه اجتماعی (منازعات ایدئولوژیک) پخش و منتشر می‌شود» (Foucault, 1980:131-132).

فوکو رابطه قدرت و دانش را از منظری بیرونی مورد توجه قرار نمی‌دهد و یا یکی از آنها را نتیجه و پیامد یکی دیگر نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که قدرت و دانش، مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و «هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد» (دریفوس: ۲۴). در این رویکرد، تکنولوژی قدرت در بردارنده مجموعه‌ای از گفتمان‌های علمی است؛ زیرا ضرورت تشخیص، طبقه‌بندی، تعیین انواع مجازات‌ها و شناخت خصال مجرمان و روحیات آنها، موجب پیدایش حوزه‌ای تازه از دانش، یعنی «آناتومی سیاسی بدن» شده و آن را در خدمت فناوری‌های انضباطی قدرت قرار می‌دهد. بر این اساس، بهره‌گیری فناوری‌های قدرت از دانش، در راستای تمیز بهنجاری‌ها از نابهنجاری‌ها و شکل‌گیری نوعی «حصربندی گفتمانی» و «توزیع» و «انضباط» موجب می‌شود که مسائل اساساً سیاسی به زبان فنی-علمی و بی‌طرفانه مورد تحلیل قرارگیرد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که «وقتی که قدرت از طریق سازوکارهایی ظریف اعمال

می‌شود، راهی ندارد جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت به وجود آورد، سازمان دهد و به کاراندازد» (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۳۹).

قدرت و مقاومت

توجه حوزه مقاومت‌های صورت گرفته در برابر قدرت، ما را در فهم هرچه بهتر روابط قدرت یاری می‌دهد. به اعتقاد فوکو، «هیچ قدرت و یا اقتداری نمی‌توان یافت که در برابر خود مقاومت نیافریند» (Said, 1994) و در برابر هر رابطه‌ای از قدرت، می‌توان حوزه‌ای کامل از «پاسخ‌ها، واکنش‌ها و تدابیر ممکنه» را مشاهده کرد. در واقع، بر خلاف نگرش رایج که قدرت را امری تثبیت شده و جبری می‌دانند، نوعی تنش و ناپایداری همیشگی در روابط قدرت وجود دارد. فوکو ما را متوجه پیوند هستی‌شناختی میان قدرت و مقاومت می‌کند و از این طریق در صدد است که قرائتی غیردترمینیستی از سازوکارهای قدرت ارائه کند که بر اساس آن قدرت همواره مواجه با مقاومت بالقوه و بعضاً واقعی است. پس «نحوه اعمال قدرت ممکن است از طریق ماهیت مقاومتی که در برابر آن ایجاد می‌شود شناخته شود. مقاومت همیشه در روابط قدرت به‌عنوان «تقابل غیرقابل تقلیل» مورد نظر قرار می‌گیرد» (Monison, 1980: 8). در واقع، قدرت صرفاً در جریان مبارزه‌ها، واکنش‌ها و مقاومت‌هایی جریان می‌یابد که انسان‌ها جهت به‌هم‌ریختن مناسبات قدرت صورت داده‌اند. از این‌رو، مورد توجه قراردادن اشکال مقاومت صورت گرفته در برابر قدرت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود.

فوکو، هدف خود را در مطالعه و تحلیل دقیق‌تر قدرت، ارائه نوعی تحلیل تجربی‌تر از قدرت تحت عنوان «اقتصاد جدید روابط قدرت» می‌داند که در آن، اشکال مقاومت در برابر انواع مختلف قدرت، به عنوان نقطه عزیمت مورد توجه قرار می‌گیرد. او به‌جای اینکه، قدرت را از نقطه نظر عقلانیت درونی آن و نظارت عقل بر قدرت تحلیل کند (چنانکه از زمان کانت مطرح شده بود)، روابط قدرت را بر پایه مبارزات صورت گرفته در برابر آن مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این‌رو، ایستادگی در برابر قدرت را در اشکال زیر به عنوان نقطه عزیمت خود بر می‌گزیند، زنان در برابر مردان، فرزندان در برابر والدین، بیماران روانی در برابر روان‌کاوان.

پ. تبارشناسی قدرت مدرن

مطالعات تجربی فوکو در باره مدرنیته، بر مسئله چگونگی ظهور و متمایز شدن اشکال مدرن قدرت از سایر اشکال سنتی قدرت، متمرکز است. از نظر وی، بقاء و استمرار مدرنیته (حداقل در برخی از وجوه آن)، مرهون عملکرد رژیم جدید قدرت/دانش آن است. این رژیم، در بردارنده فرآیندها، عملکردها، موضوعات تحقیق، موقعیت‌های نهادی و فراتر از همه اینها،

مقدرات (ضوابطی) سیاسی است که آن را بطوری قابل ملاحظه، متفاوت از رژیم‌های پیشین می‌کند (Fraser: 137). کاربرد مفهوم «حکومت‌مندی» (Governmentality) از سوی فوکو جهت نشان دادن این نکته است که شکل مدرن قدرت در چارچوب دولت در قالب نهادها، دانش‌ها و کنش‌های انضباطی به صورتی انضمامی موجودیت می‌یابد و اعمال قدرت مرتبط با فرم‌اسیون اقتصاد سیاسی، دیپلماتیک و تکنیک‌های نظامی و مفهوم قرن هیجدهمی سیاستگذاری است (Mison, 1980: 5). چنان که فوکو تصریح می‌کند، حکومت‌مندی دارای چهار خصیصه مهم است: نخست اینکه در برگیرنده، اداره‌کننده و مهارکننده تمام نیروها، امیال و فعالیت‌ها در بدنی واحد است که در غیر این صورت، آنارشیک، خودتخریب و غیر سازنده بودند. دوم، حکومت‌مندی دارای نقاط بسیار متنوع از عملکرد و تقاضا از افراد گوناگون، توده‌ها و بخش‌های مختلف جامعه، اخلاقیات و خواسته‌های آنها است. سوم، صرف‌نظر از محدود و مقید بودن به قواعد، حقوق و سایر گونه‌های مسئولیت‌پذیری قدرت، حکومت‌مندی از طریق گونه‌ای از قدرت‌های اجتماعی نامرئی و غیر پاسخگو عمل می‌کند. یکی از نمونه‌های بسیار خوب در این زمینه قدرت رمه‌گانی یا شبانی (pastoral power) است که از کلیسا وام گرفته شده و به حوزه دولت انتقال یافته است. نظم و کنترل مبتنی بر قدرت شبانی به نحوی بسیار مؤثر از طریق دانش و قواعد تنظیم رفتار و به طور هم زمان از طریق شخصی و عمومی ساختن و درجه بالا از اخلاق‌گرایی (برای ایجاد کنترل درونی) در جرم، گناه، و خطا انتظام یافته است. چهارم، حکومت‌مندی تعدادی از گفتمان‌های اقناعی را که غیر مرتبط با قدرت، حکمرانی و دولت هستند را هم به خدمت می‌گیرد و هم تحت نفوذ خود در می‌آورد. این گفتمان‌ها مشتمل بر گفتمان‌های علمی (نظیر پزشکی، جرم‌شناسی، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی، روان‌پزشکی، و جمعیت‌شناسی)، گفتمان‌های مذهبی و گفتمان‌های عمومی است. از این‌رو، حکومت‌مندی در قالبی غیر متمرکز، غیر یکپارچه، بدون چارچوب سیستمی و حتی با ثبات، و به شکل گونه‌ای از قدرت و دانش در میان جوامع مدرن انتشار یافته است (Dryzek and others: 73-74). تکنیک‌های انضباطی قدرت که از طریق نظارت و مشاهده اعمال می‌شود، قدرت را در پیوندی عمیق با دانش قرار می‌دهد و خشونت و خصلت نظامی قدرت را تعدیل کرده و با درونی کردن نظارت و کنترل مستمر، افراد را پذیرای آن می‌کند. این نحوه نظارت از طریق فرآیندهای فردی سازی یا نظارتی سراسری‌بانه که از طریق سبک معماری و نوآوری‌های سازمانی، به صورتی سلسله‌مراتبی اعمال می‌شد و افراد را در رده‌هایی خاص نظیر زن/مرد، سالم/بیمار طبقه‌بندی می‌کرد تا آنچه که فوکو «بدنهای مفید و منقاد» می‌نامد، محقق شود. این شکل انضباطی قدرت بر یک یا چند نفر با اهداف ذیل اعمال می‌شد: «برای آنها مهارت، توانایی را برای کنترل خود شکل دهد، توانایی آنها برای عمل هماهنگ را افزون سازد،

آنها را در برابر فرمان و دستور منعطف کند، یا در مسیرهای دیگر خصوصیات آنها را قالب‌ریزی کند» (Foucault, 1980: 158-59). فوکو به منظور ارائه توصیفی دقیق از این شکل قدرت، مفهوم «قدرت مشرف بر حیات» (Bio power) را مورد توجه قرار می‌دهد که دارای دو خصلت «اعمال کنترل بر بدن»، «اعمال کنترل انضباطی» بر اجتماع به طور کلی است. او از طریق کاربست این مفهوم، موضوعات پیش روی قدرت/ دانش را در ارتباط با فاعل شناسا، جمعیت، بهداشت، الگوها و عادات، زندگی شهری و جنسیت مطرح می‌کند (Best and Kellner, 1991: 25). به زعم وی، گسترش انضباط در این دوره همگام با ابداع فاعل شناسا به پیش می‌رود؛ یعنی برداشتی از انسان که دارای روح و ذهن، آگاهی، ندامت و دیگر وجوه درونی است که می‌تواند بوسیله عوامل دیگر شکل بگیرد. در نتیجه، هر یک از ما به عنوان کسانی تصویر می‌شویم که یاد گرفته‌ایم نظارت، سخت‌گیری و طبقه‌بندی را مسئله‌ای عادی بدانیم و براساس خواست قدرت و در راستای پروژه‌های انضباطی، رفتار و شخصیت‌مان را قالب‌بندی کنیم (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

چیزی که برای فوکو حائز اهمیت است نشان دادن این نکته است که سوژه مخلوق قدرت است. یعنی سوژه مخلوق سازوکارهای میکروفیزیک قدرت و فرآیند بهنجارسازی است. براین اساس، فرد واقعی است که پرورده فن‌آوری‌های ویژه قدرت در غالب تکنیک‌های انضباطی است (هیندس: ۱۳۵-۱۳۴). البته فوکو مناسبات جنسیت با قدرت را نه از منظر سرکوب بلکه از زاویه تقویت‌کنندگی و بازآفرینی مورد توجه قرار می‌دهد که براساس آن، جنسیت و قدرت با هم همزیستی دارند و در «ماریپیج‌های جاودانی قدرت و لذت» به ذهنیت و سوژه انسانی شکل می‌دهند.

ت. نتیجه‌گیری؛ تصور پسا فوکویی از قدرت

فوکو همانند مارکس، وبر و نیچه چشم‌انداز نظری و سیاسی جدید در باره تحلیل قدرت ایجاد کرد که شاید بتوان آن را در قیاس با این متفکرین، حامل بنیادی‌ترین و عینی‌ترین دیدگاه تحلیلی از قدرت دانست. چشم‌انداز نظری بسیار درخشان که فوکو ایجاد کرد موجب شد در وجوه گوناگون، ارتباطی مؤثر میان نظریه سیاسی و پژوهش‌های انتقادی در حوزه‌های علوم اجتماعی، ادبیات، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی فرهنگی و تاریخ ایجاد شود. پژوهشگران حوزه پسااستعماری (Post-Colonialism) (نظیر ادوارد سعید، نیکلاس درکس، گایاتری چاکراواری اسپواک)، نظریه‌های فمینیستی (ساندرا بارتکی، وندی براون، جودیت باتلر، باربرا گریشناک)، نظریه‌های انتقادی نژادی، نظریه‌های انتقادی حقوقی (کاترین فرانک، ژانت هالی، کیمبرلی گرینشاو)، و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل (آر. بی. جی. واکر، جیمز دردیان، ویلیام

کانولی) از تحلیل فوکو درباره قدرت، گفتمان و بدن بهره گرفته‌اند. تعبیر مشهور فوکو در این باره که «ما باید سر پادشاه را بزینیم» و از تعاریف پادشاه‌محور از قدرت عدول کنیم، موجب توجه جدی وی به تبارشناسی گونه‌های غیرمسلط و غیرحقوقی قدرت سیاسی و گشودن اشکالی از نهادها، کنش‌ها، دانش‌ها و هویت‌ها در پژوهش‌های سیاسی شد (Dryzek and others: 75). براین اساس، موضع تحلیلی فوکو در باره قدرت، در برابر موضعی قرار می‌گیرد که وی از آن به گفتمان «حقوقی - قضایی» (Juridico - discursive) تعبیر می‌کند. گفتمان حقوقی - قضایی از دوره قرون وسطی رواج یافته بود و طبق آن، قدرت امری تصریح شده در چارچوب قانون در ارتباط با زبان و تعابیر حقوق و نهادهایی قانونی و نظر دولت مورد تحلیل می‌گرفت. در این دیدگاه، جهت بررسی قدرت دو مولفه اساسی مورد توجه قرار می‌گرفت: «۱. هویت نیروهای مسلط؛ ۲. مشروعیت یا مشروعیت‌یابی کمیت» (تورن، ۱۳۸۰: ۲۸۱). در این گفتمان چنین تصور می‌شد که قدرت از نقطه‌ای مرکزی اعمال می‌شود (حاکمیت)، شکلی منفی دارد (سرکوب‌گر، بازدارنده و منع‌کننده است) و براساس نوعی قرارداد که در آن تمایزی جدی میان حاکم و تابع وجود دارد، استوار است (Dean, 1994:290).

کاربرد مفهوم «حکومت‌مندی» (Governmentality) از سوی فوکو جهت نشان دادن این نکته است که شکل مدرن قدرت در چارچوب دولت در قالب نهادها، دانش‌ها و کنش‌های انضباطی به صورتی انضمامی موجودیت می‌یابد و اعمال قدرت مرتبط با فرم‌اسیون اقتصاد سیاسی، دیپلماتیک و تکنیک‌های نظامی و مفهوم قرن هیجدهمی سیاستگذاری است (Mison, 1980: 5). هر چند فوکو با بهره‌گیری از مفهوم حکومت‌مندی و بسط مفهوم قدرت و ارائه تصویری شبکه‌ای (hybridize) از آن که در متن همه روابط و تعاملات انسانی حاضر قلمداد می‌شود، خود را در معرض این اتهام قرار داده است که تصورش از قدرت آن قدر گسترده است که عملاً آن را بی محتوا می‌سازد. هر چند باید به خاطر داشت بحث فوکو در باره قدرت، بحثی در باره جوامع توسعه‌یافته مدرن است که در آنها روندهای دموکراتیک به نحوی اساسی تحقق یافته است و ساختار متمرکز قدرت دولتی تضعیف شده است. در این حالت، قدرت دیگر بر خلاف تصور سنتی، «سخنرانی عرضه شده از فراز کرسی نیست، بلکه مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که به گونه‌ای مستقل در تمامی نهادها تولید می‌شود و به میزانی که کمتر دست به دامن اراده عالی‌ه شود و بیشتر در گرو مشاهده عینی و بلکه علم باشد، نافذتر قلمداد می‌شود (Foucault, 1978:139-142).

به رغم نقد دیدگاه دولت‌محور از قدرت در دیدگاه فوکو، واقعیت این است که دولت همچنان جایگاه محوری خود را حفظ کرده و نقش محوری در مشروعیت سیاسی در مدرنیته متأخر دارد. نادیده گرفتن حق انحصاری قدرت دولت و ظرفیت و حق آن برای عمل به عنوان

تنها کانون مشروع اقدام و عمل سیاسی به معنای چشم‌پوشی از واقعیتی آشکار است. عنصر مشروعیت از آنجا در تحلیل فوکو وارد نشده است که او عقلانیت سیاسی را نه امری ذاتی و یا پیشینی، بلکه امری تحققی و فرایندی در چارچوب خود مشروعیت‌بخشی قدرت قلمداد می‌کند که ممکن است برای سنجش الگوهای مشروع قدرت و تحلیل چگونگی تحول در میزان مشروعیت قدرت چندان کارساز نباشد. نقد دیگر که در این راستا می‌توان به نظریه او وارد کرد توجه صرف به قدرت در چارچوب داخلی آن و نادیده گرفتن مؤلفه‌های بین‌المللی نظیر نقش قدرت‌های بین‌المللی، جمعیت‌های فراملی، سازمان‌های بین‌المللی به خصوص فرایندهای ناشی از جهانی شدن است. «نانسی فراسر» در مقاله‌ای با عنوان «دیدگاه فوکو درباره قدرت مدرن: بینش تجربی و آشفتگی هنجاری» به نقد برخی مسائل می‌پردازد. فراسر ابتدا با اتخاذ نگرشی همدلانه در باره روش تبارشناسی فوکو، نشان می‌دهد که او چگونه در صدد طبقه‌بندی پرسش‌هایی در رابطه با مشروعیت یا اعتبار هنجاری بوده و اینکه چگونه تصویری بدیع از قدرت به خصوص در رابطه با قدرت مشرف بر حیات ارائه کرده است. اما مشکلی که او مطرح می‌کند این است که چگونه می‌توانیم تلاش فوکو برای تحلیل تجربی و توصیفی قدرت را با ابهامات مربوط به «مبانی هنجاری» سازش دهیم؟ چرا فوکو تمایزی میان مفاهیم اقتدار، زور، خشونت، استیلا و مشروعیت قائل نمی‌شود و همه را ذیل مفهوم فراگیر قدرت می‌آورد؟ چرا در دیدگاه فوکو که هیچ تعریفی واژه مقاومت نمی‌شود، مقاومت بر اطاعت اولویت دارد؟ در غیاب معیارهای هنجاری، چرا باید در برابر سلطه مقاومت کرد؟ نتیجه‌گیری فراسر پس از ارائه چندین پیش‌بینی ناموفق برای حل این تنش، این است که فوکو در میانه دو موضع نسبتاً نارسا در نوسان است: «از یک طرف، او مفهومی از قدرت را می‌پذیرد که به او اجازه می‌دهد هیچ کدام از وجوه قابل اعتراض مدرنیته را تقبیح نکند. اما در همان هنگام و از طرف دیگر سخنان مایوس‌کننده او ما را متقاعد می‌سازد که اساساً مدرنیته فاقد هیچ‌گونه وجه نجات‌بخشی است» (Fraser, 1994: 144). مع‌هذا، تحلیل غنی فوکو از قدرت در قالب توجه به گفت‌وگو، رژیم‌های حقیقت، عقلانیت سیاسی و فرمول‌بندی خاص این مفاهیم در قالب حکومت‌مندی، چارچوبی پسا مارکسیستی را برای مفصل‌بندی اهمیت دانش و حقیقت فراهم کرد. این تحلیل از یک سو به نحوی کاملاً آشکار با تمایزبندی ایدئولوژی/ ماتریالیسم در مارکسیسم تمایز داشت و از سوی دیگر با سنت‌های لیبرال و هگلی که برای ایدئولوژی سیاسی ارزشی حقیقی قائل بود، تفاوت داشت. محوریت و اجتناب‌ناپذیری قدرت در اندیشه فوکو او را در میان نظریه‌پردازان سنت واقع‌گرا که از توسعید و ماکیاوولی تا مورگنتا ادامه یافته است قرار می‌دهد؛ اما تأکید او بر گفت‌وگو، طرح مفهوم مقاومت به عنوان ملازم همیشگی قدرت و نقد حاکمیت به نحوی قابل ملاحظه ماتریالیسم و دولت‌محوری این سنت را به

چالش می‌کشد. بداعت کار فوکو، طرح مجموعه‌ای از قواعد تازه جهت نحوه صورتبندی قدرت به شکل کنونی آن است که می‌توان آنها را چنین برشمرد:

نخست، آنکه او در پی آن بود تا تکنیک‌های انضباطی قدرت را همچون عامل سامان بخش و تولیدی ببیند، نه چون حکمی سرکوب‌گر و تحدید کننده؛

دوم، او در پی آن برآمد تا روشهای کیفری و تنبیهی را همچون مجموعه‌ای از فنون و اعمال ویژه‌ی دارای قدرت خاص خود ببیند، نه همچون بازتاب یا نتیجه نیروهای دیگر از قبیل ساختارهای اجتماعی یا نهادهای قانون‌گذاری؛

سوم، او در پی آن برآمد تا با طرح دانش/ قدرت، پیوند قدرت و آزادی و نفی ساختار دولت به عنوان یگانه ساختار هویت بخش، در جهت هر چه انسانی‌تر کردن نحوه عملکرد تکنولوژی قدرت و فراهم آوردن نوعی آزادسازی و سازندگی (در مقابل سرکوب و بازدارندگی قدرت) در چارچوب دولت مدرن تلاش کند.

در مجموع، به رغم بداعت فوکو در تأمل در باب اندیشه سیاسی، به خصوص تمرکز بر ماهیت قدرت، حکمرانی، آزادی و حقیقت این نکته قابل ملاحظه است که او خود را به عنوان نظریه‌پرداز سیاسی نمی‌دانست و پژوهش‌های خود را به حوزه مسائل زندگی سیاسی محدود نمی‌کرد. تأملات او در باب دانش و معرفت‌شناسی، اخلاق، روانپزشکی، تاریخ، حوزه‌هایی گسترده از فعالیت‌های پژوهشی را در وی ایجاد کرده بود. به تأکید خود فوکو، هدف اصلی‌اش نه تحلیل پدیده قدرت، بلکه خلق تاریخی با شکل متفاوت برای فهم چگونگی تبدیل انسان به سوژه است (Foucault, 1982: 139-142). به علاوه، تأملات فوکو درباره قدرت هنگامی برای نظریه سیاسی مفید است که قدرت با وجه سیاسی آن یکسان قلمداد نشود. اگر امر سیاسی صرفاً به حضور قدرت ارجاع داده نشود، باید هر گونه کنش، فعالیت و رابطه اجتماعی نیز در ادراکی فراگیر سیاسی قلمداد شود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. بارنز، اریک، (۱۳۸۱)، *میشل فوکو*. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر ماهی.
۲. بشیریه، حسین، (۱۳۷۶-۱۳۷۷)، *اندیشه مدرن و پست مدرن*. جزوه درسی مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). *دولت و جامعه مدنی* (گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی). قم: نقدونظر.
۴. بشیریه، حسین (۲) (۱۳۷۸). *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*. تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
۵. بشیریه، حسین (۳) (۱۳۷۸). *سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی*. تهران: نشر علوم نوین.
۶. پایا، علی، (۱۳۷۶)، *جایگاه مفهوم صدق در آرای فوکو*. *مجله فرهنگ*. ش ۲۲.
۷. تورن، آلن، (۱۳۸۰)، *نقد مدرنیته*. ترجمه مرتضی مردیها. تهران: گام نو.

۸. خالقی، احمد، (۱۳۸۲)، *قدرت، زبان و زندگی روزمره*. رساله دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران، به راهنمایی حسین بشیریه. سال تحصیلی.
۹. دریغوس، هیوبرت؛ رابینو، پل، (۱۳۷۸)، *میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.
۱۰. ضمیران، محمد، (۱۳۷۹)، *میشل فوکو: دانش و قدرت*. تهران: هرمس.
۱۱. فوکو، میشل، (۱۳۷۲)، (مصاحبه) قدرت. در: عزت‌الله فولادوند. *میشل فوکو: رازبینی و راستگویی*. *مجله نگاه نو*، آذر و دی.
۱۲. فوکو، میشل، (۱۳۷۸)، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
۱۳. فوکو، میشل، (۱۳۸۱)، *نیچه، تبارشناسی و تاریخ*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. در: لارنس کهون (ویراستار). *از مدرنیسم تا نئومدرنیسم*. تهران: نشر نی.
۱۴. کلگ، استوارت آر، (۱۳۸۰). *چارچوب‌های قدرت*. ترجمه مصطفی یونسی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۵. لوکس، استیون، (۱۳۷۰)، *قدرت: فرانسائی یا شر شیطانی*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. ماتیوز، اریک (۱۳۷۸). *فلسفه فرانسه در قرن بیستم*. ترجمه محسن حکیمی. تهران: ققنوس.
۱۷. هیندس، باری، (۱۳۸۰). *گفتارهای قدرت (از هابز تا فوکو)*. ترجمه مصطفی یونسی. تهران: نشر شیرازه.

ب. خارجی:

1. Barthes, R(1977) . Elements of Semiology, trans. A. Lavers and C. Smith. NewYork. Hill and Wang.
2. Bernstein, Richard J(1991) . The New Constellation: The Ethical-Political Horizons of Modernity-Postmodernity . Cambridge: The M.I.T press.
3. Best, Steven and Kelner, Douglas (1991). Postmodern Theory: Critical Interrogations. NewYork. The Guilford Press.
4. Butler, J(2004). Undoing Gender. NewYork: Routledge.
5. Conner, Steven (1997). Postmodern Culture. Second Edition. London: Blackwell.
6. Dean, Mitchell(1994). Foucault obsession with west Modernity. In: Barry Smart. Michel Foucault. Vol, 2. London: Routledge.
7. Deleuze, G(1995). Postscript on Control Science. In negotiations: 1972-1990, trans M. Joughin. NewYork: Columbia University press.
8. Dryzek, John S. and others(2006). The Oxford Handbooks of Political Science. Oxford: Oxford University Press.
9. Hall, S (ed.)(1997). Representation: Cultural Representations and Signifying Practices. London: Sage.
10. Said, Edward(1994). Michele Foucault. In: Bary smart (Ed). Michel Foucault. London: Routledge. Vol 2
11. Foucault, Michel(1972). The Archeology of Knowledge. London: Tavistock Publication.
12. Foucault, Michel(1978). The History of Sexuality. Volume 1. New York.
13. Fraser, Nancy. Foucault on modern power. In: Barry smart (Ed)(1994). Michel Foucault. London: Routledge. Vol 2.
14. Foucault, Michel(1980). Power/Knowledge: Selected Interviews and Other writings. 1972-79. Ed. by Colin Gordon New York: pantheon.
15. Foucault, Michel(1982). Politics, Philosophy, Culture. London: Routledge.
16. Mison, Jeff(1980). Strategies for Socialist? Foucault's conception of power. Economy & society. vol. 9.
17. Fraser, Nancy(1994). Foucault on Modern Power: Empirical Insight and Normative Confusions. In: Bary Smart. Michel Foucault. London: Routledge.
18. Luke, Timothy w(1990). Social Theory and Modernity: Critique, Dissent and Revelation. London: sage.

19. Monison, Jeff(1980). Strategies for socialist? Foucault's conception of power. *Economy & society*. vol. 9
20. Moss, Jeremy (ed)(1998). *The Later Foucault*. London: Sage Publication.
21. Sheridan, Alan(1980). *Michel Foucault (The Will to Truth)*. London: Tavistock.
22. Smart, Barry(1994). *The Governmental of Conduct: Foucault on Rationality, Power and Subjectivity*. In: Michel Foucault. London: Routledge. Vol 4.

